

هرچه در تاریخ جلو می‌رویم نگاه ما به گذشته متفاوت می‌شود

تاریخ بعد از اسلام در گفت‌و‌گو با دکتر حسین مفتخری

اشاره

دکتر حسین مفتخری، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم تهران، از جمله اساتیدی است که با علاقه قدم در عرصه تحصیل و آموزش تاریخ گذاشته است. به منظور بهره‌گیری از تجارب ارزنده ایشان در عرصه آموزش و پژوهش‌های تاریخی، مصاحبه‌ای با ایشان انجام شده که حاوی نظرات ارزشمندی است. با توجه به مفصل بودن این مصاحبه، بخش اول آن در این شماره از نظر خوانندگان مجله می‌گذرد و بخش دیگر در شماره آینده مجله چاپ خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: حسین مفتخری، تاریخ‌نگاری.

○ آقای مفتخری شمه‌ای از سوابق تحصیلی و آموزشی‌تان را بیان کنید.

● به نام خدا. بنده در سال ۱۳۴۱ در اراک متولد شدم. اما بنابرین از بدو تولد در تهران زندگی کرده‌ام و تمامی مراحل تحصیلی‌ام را در تهران گذرانده‌ام. دوره متوسطه را در دبیرستان ابوریحان گذراندم و در سال ۱۳۵۹ در رشته ریاضی دیپلم گرفتم و با آغاز انقلاب فرهنگی و تعطیلی موقت دانشگاه‌ها مواجه شدم. در سال ۱۳۶۲ همراه با اولین گروه از دانشجویان که بعد از انقلاب فرهنگی وارد دانشگاه شدند، در رشته تاریخ دانشگاه تربیت معلم پذیرفته شدم و تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه تربیت معلم تهران آغاز کردم. رشته تحصیلی‌ام در دوره دبیرستان، رشته ریاضی بود، اما به‌خاطر علاقه‌ای که به علوم انسانی داشتم در گروه علوم انسانی شرکت کردم. اولین رشته‌ای هم که انتخاب کردم رشته تاریخ بود. دوره کارشناسی رشته تاریخ را در سال ۶۶ به پایان رساندم و در همان سال در مقطع فوق‌لیسانس در دانشگاه تهران پذیرفته شدم. در سال ۶۹ از مقطع فوق‌لیسانس فارغ‌التحصیل و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم شدم و همزمان

تحصیل در دوره دکتری را در دانشگاه تربیت مدرس آغاز کردم. دوره دکتری را در سال ۷۵ به پایان رساندم، اما از سال ۶۹ تدریس در دانشگاه تربیت‌معلم را شروع کردم.

○ عنوان پایان‌نامه‌های شما در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری چه بود؟ کدام اساتید استاد راهنمای شما بودند و بر چه اساسی موضوع پایان‌نامه‌های خود را انتخاب کردید؟

● من علاقه خاصی به تاریخ ایران و اسلام و به ویژه به مقطع ورود اسلام به ایران داشتم و هنوز هم این علاقه را دارم و بیشتر مطالعاتم را در این دوره خاص متمرکز کرده‌ام. موضوع پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشدم خوارج در ایران تا پایان قرن سوم هجری بود که با راهنمایی آقای دکتر مصدق انجام شد. جا دارد که در این جا یادای هم از ایشان بکنیم. این پایان‌نامه به‌صورت کتاب هم منتشر شد. موضوع پایان‌نامه دوره دکتری، بحثی تحت عنوان عوامل سیاسی-اجتماعی مؤثر در گروش به اسلام در ایران تا پایان عهد اموی بود که به راهنمایی آقای دکتر هادی عالم‌زاده به انجام رسید. هر دو پایان‌نامه مربوط به دوره انتقال

از عصر ساسانی به عصر اسلامی است. ○ بجز آقایان دکتر مصدق و دکتر عالم‌زاده، با کدام اساتید بیشتر درس داشتید؟ نکات برجسته علمی، آموزشی و اخلاقی این اساتید را اگر ممکن است برای خوانندگان مجله بیان بفرمایید.

● تقریباً با همه اساتیدی که نسل قبل از من بودند، درس داشتم و از محضر آنان بهره‌مند شده‌ام و مدیون همه آنان هستم. از عده‌ای از این اساتید به‌صورت حضوری و از برخی دیگر به‌صورت غیرحضوری و از طریق نوشته‌هایشان بهره برده‌ام و بر خودم فرض می‌دانم که از همه اساتیدم سپاسگزاری کنم. نام بردن از برخی از این اساتید به معنی بی‌توجهی به زحمات بقیه نیست. بعضی از این اساتید مثل مرحوم دکتر رضوانی، دکتر مشکور، دکتر خواجه‌ویان، دکتر حائری، دکتر کسایی و دکتر نوایی به رحمت خدا رفته‌اند. برای بقیه عمر با عزت و برکت طلب می‌کنم.

○ بعد از پایان‌نامه دکتر، فعالیت‌های پژوهشی شما بیشتر در مورد همان دو-سه قرن اولیه و ورود اسلام به ایران و بحث خوارج بوده، یا در مورد موضوعات و دوره‌های دیگر هم پژوهش داشته‌اید؟



هرچه در تاریخ جلو می‌رویم نگاهمان
به گذشته متفاوت می‌شود



● بیشتر کارهایی که انجام داده‌ام، چه به صورت راهنمایی پایان‌نامه‌های دانشجویی اعم از کارشناسی ارشد و دکترا و نیز مقالاتی که نوشته‌ام، در همین حوزه ایران در قرون نخستین اسلامی با تأکید بر قیام‌ها و فرّق و مذاهب است. در واقع علاقه خاص بنده تاریخ فرّق و مذاهب یا همان ملل و نحل بوده. البته فرّق و مذاهب را از دید تاریخی بررسی کرده‌ام، نه از دید کلامی. بنابراین، آنچه را که در قالب مقالات هست و نیز پایان‌نامه‌ها، عمدتاً در این باره است.

○ آیا در پژوهش‌های این حوزه خاص و موضوعات مربوط به آن، خلأئی احساس می‌شود؟ به نظر شما موضوعاتی هست که هنوز کار اساسی در مورد آن انجام نشده باشد؟

● من بحثی را می‌خواستم خدمت شما مطرح بکنم. بعضی دانشجویان وقتی می‌خواهند پایان‌نامه‌ای را شروع کنند به آن‌ها می‌گویند که موضوع تکراری است. من با این نظر مخالفم چون معتقدم هر نسلی تاریخ خودش را می‌نویسد. بنابراین هیچ تاریخی نمی‌تواند تکراری باشد. اگر ما از منظرهای گوناگون به یک موضوع بنگریم می‌توانیم تحقیقات متفاوتی راجع به همان موضوع ارائه دهیم. بنابراین همیشه جا برای کار کردن حتی برای موضوعاتی که قبلاً کار شده وجود دارد، مشروط به این که ما زاویه دیدمان را عوض کنیم و از منظر جدیدی به موضوع بنگریم و مسئله و سؤالات متعددی را عرضه کنیم.

به همین دلیل هرچه در تاریخ جلو می‌رویم نگاهمان به گذشته متفاوت می‌شود. یک مثالی من خدمتتان عرض کنم. نزدیک به ۱۴۰۰ سال است که در مورد قیام امام حسین(ع) کتاب نوشته می‌شود، ولی هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند آخرین کتاب را در این زمینه نوشته و دیگر نیازی به تحقیق نیست. این به دلیل این است که تفسیرهای

متفاوتی از واقعه وجود دارد و ما به همان میزان که در تاریخ به جلو حرکت می‌کنیم، نگاهمان به گذشته متفاوت می‌شود. بنابراین در این زمینه با وجود تحقیقات فراوانی که صورت گرفته همیشه جا برای کار کردن وجود دارد. اما مهمترین مسأله قرون نخستین اسلامی و بحث ورود اسلام به ایران چگونگی و چرایی آن است.

با وجود همه دیدگاه‌های متفاوتی که در این زمینه تاکنون ارائه شده و کتاب‌های فراوانی که در این زمینه نوشته شده باز هم می‌توان از منظر دیگری به این موضوع نگریست و مسأله را با شکل دیگری بیان کرد. بنابراین راه تحقیق همیشه باز است و آخرین کتاب تاریخ را آخرین مورخ خواهد نوشت.

○ چه موضوعاتی مورد علاقه‌تان و در راستای پایان‌نامه‌تان بوده؟ تألیفاتی که در این زمینه داشته‌اید را برای خوانندگان معرفی کنید.

● باید این را هم تکمیل بکنم که طبیعتاً هر مورخی به یک بخش از تاریخ بیشتر علاقه دارد و در آن زمینه مطالعه می‌کند و تلاش

می‌کند در آن زمینه تخصصی به دست آورد اما به نظر من همه مورخین می‌باید موضوع دیگری را هم مورد بررسی قرار دهند و در کنار کار تاریخیشان از آن غافل نباشند.

این مبحث مشترک، در مورد مبانی علم تاریخ است. همه مورخین بایستی در مسائل مربوط به اصول و مبانی علم تاریخ و به تعبیری فلسفه تاریخ و مباحث نظری تاریخ هم تلاش کنند، مطالعه کنند، برای این‌که مطالعات تاریخی را بتوانند تنویریه کنند. ما برای این‌که دست‌آورد جدیدی در مورد تاریخ داشته باشیم باید نگاه و منظر جدیدی داشته باشیم و این مستلزم تسلط بر مبانی نظری تاریخ است.

این زمینه جزء علاقه اصلی بوده و سعی کرده‌ام در این زمینه هم کار کنم. به موازات مطالعات و تحقیقاتی که درباره ایران دوره قرون نخستین انجام داده‌ام، به این قسمت هم توجه داشته‌ام. بخشی از مقالاتی که تألیف کرده‌ام در مورد مباحث تاریخی است، ولی بعضی از آن‌ها مربوط به مباحث نظری تاریخ است که عمدتاً در کتاب ماه تاریخ و جغرافیا چاپ شده

و به‌زودی با تغییرات و اصلاحاتی در کتابی تحت عنوان «مبانی علم تاریخ» از سوی انتشارات سمت منتشر خواهد شد. کتاب دیگری که منتشر کرده‌ام یکی همان پایان‌نامه کارشناسی ارشد است که با اصلاحات و تغییراتی تحت عنوان «خوارج در ایران» منتشر شد. دیگری کتاب «تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان» است.

باید اضافه کنم به تاریخ معاصر هم علاقه‌مندم. در این زمینه کتابی از انگلیسی ترجمه کرده‌ام تحت عنوان «ایران از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری» تألیف آقای محمد امجد که از سوی انتشارات «باز» منتشر شده. کتاب دیگری هم به‌صورت مشترک با یکی از دوستان ترجمه کرده‌ام ولی بنابه دلایلی منتشر نشده است، تحت عنوان «غلات شیعه» که کتاب بسیار مهمی است در مورد شناخت فرقه‌های غالی شیعه.

○ ممنون و متشکرم آقای دکتر، با توجه به این‌که موضوع تخصصی شما ورود اسلام به ایران است، برای خوانندگان

همه مورخین بایستی در مسائل مربوط به اصول و مبانی علم تاریخ و به تعبیری فلسفه تاریخ و مباحث نظری تاریخ هم تلاش کنند، مطالعه کنند، برای این‌که مطالعات تاریخی را بتوانند تنویریه کنند



مجله توضیح دهید که چه عواملی باعث شد که با وجود فتوحات مسلمانان در ایران شاخصه‌های هویت ایرانی باقی بماند و استمرار پیدا کند؟ خودتان روی چه مسائلی در این مورد تأکید دارید؟

● البته همان‌طور که می‌دانید ایران به لحاظ موقعیت جغرافیایی در جایی قرار گرفته که در طول تاریخ در معرض حملات مختلف اقوام از شرق و غرب بوده. چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام ما با هجوم‌های زیادی مواجه شدیم اما ورود اعراب مسلمان به ایران از این جهت با سایر حملات تفاوت دارد که تأثیرات ماندگاری بر تاریخ ایران گذارد، به گونه‌ای که مقسم تاریخ ایران ورود اسلام قرار گرفته است و از تاریخ ایران تحت‌عنوان ایران قبل از اسلام و ایران بعد از اسلام نام برده می‌شود. درحالی‌که و حوادث و حملات دیگری به ایران شده ولی تأثیراتش آن‌چنان نبوده است که در سرنوشت و زندگی امروز ما تأثیر بگذارد.

اما در مورد سؤال شما همان‌طور که می‌دانید اسلام در مناطق مختلفی نفوذ یافت، هم تحت تأثیر فرهنگ‌های مختلف

قرار گرفت و هم از جنبه‌های زبانی و فرهنگی بر فرهنگ‌های مختلف تأثیر گذاشت. در بعضی از مناطق افریقا و آسیا که امروز می‌بینیم زبان‌شان عربی است بعد از ورود مسلمانان آن‌ها عرب شدند اما ایران این‌گونه نشد. این می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد که یک بخشی از آن شاید مربوط به میزان مهاجرت قبایل عرب باشد که در بعضی از مناطق بیشتر از ایران بود. مثلاً در مقایسه با ایران، در بین‌النهرین (عراق) سوریه و مصر که زمینه قبلی حضور اعراب را داشته‌ایم. اما نکته مهمتر هم به توان فرهنگی جامعه ایران برمی‌گردد که همیشه آمادگی برای جذب فرهنگ‌های مختلف را داشته و دروازه‌ها را به سوی فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف نبسته، و هم از سوی دیگر به تساهل و تسامح مسلمانان برمی‌گردد که در برخورد با اقوام دیگر از خود نشان دادند.

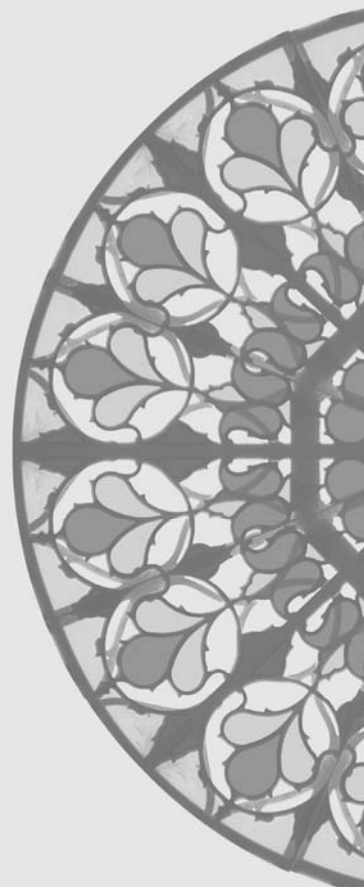
اعراب مسلمان خیلی اصراری بر عرب شدن ایران نداشتند. حتی در مورد بحث گِروِش ایرانیان به اسلام هم ما این مسأله را می‌بینیم که یک روند تدریجی را طی می‌کند و طی یک فرآیند چندقرنه این واقعه رخ می‌دهد. بنابراین ایرانیان مسلمان می‌شوند ولی عرب نمی‌شوند. یک نوع تفکیک میان اسلام و عرب را از سوی ایرانیان شاهد هستیم. اما به‌رحال اسلام به هر منطقه‌ای که رفته تا حدودی تحت تأثیر فرهنگ‌های آن مناطق قرار گرفته و در بعضی از جنبه‌ها تأثیر گذاشته است در ایران هم تقریباً همان وضعیت رخ داده است.

○ استاد، با توجه به این که پایان‌نامه فوق‌لیسانس شما در مورد خوارج بوده، شما میزان تأثیرگذاری این فرقه در سیستان و تحولاتی که در شرق ایجاد شده را چگونه می‌بینید؟

● باید توجه کنیم که در بحث چگونگی گِروِش ایرانیان به اسلام فرقه‌های اسلامی مخالف با خلافت اموی نقش تأثیرگذاری

داشتند از قبیل شیعیان، خوارج و پاره‌ای از مرجئه. خوارج گرچه خاستگاهشان عراق بود ولی به‌زودی تحت فشار قرار گرفتند و از آن‌جا بیرون رفتند. بخشی از آن‌ها به شمال آفریقا رفتند و در میان بربرها منتشر شدند. اما بعضی از فرق آن‌ها به سمت جنوب ایران آمدند و رفته‌رفته از فارس به کرمان و از کرمان به سیستان رفتند. سیستان چندین قرن یکی از کانون‌های اصلی خوارج بود. حدود سه قرن خوارج در سیستان و اطراف آن تا جنوب خراسان و بخش‌هایی از کرمان سیطره نظامی و سیاسی داشتند. اما از قرن سوم به بعد با ظهور یعقوب لیث ما شاهد این هستیم که خوارج به تدریج به یک فرقه مذهبی تبدیل می‌شوند و از فعالیت نظامی آن‌ها کاسته می‌شود. از قرن هفتم-هشتم به بعد هم تقریباً اثری از حضور خوارج در این منطقه نمی‌بینیم و کانون خوارج فقط بیشتر در عمان باقی می‌ماند آن‌هم معتدل‌ترین فرقه خوارج که اباضیه هستند.

اصولاً تندروترین فرقه‌های خوارج به سمت ایران آمدند مانند ازارقه. علی‌رغم این‌که خوارج شعار تساوی طلبانه و عدالت‌خواهانه مطرح می‌کردند (که می‌توانست مایه جذب موالی و ایرانیان باشد) به لحاظ سختگیری که در برخورد با سایر مسلمانان داشتند نتوانستند بخش معتناهی از مردم ایران را به سمت خودشان جذب کنند و به‌صورت منزوی در گوشه‌هایی از ایران باقی ماندند و تأثیرشان در مناطق جنوبی و شرقی ایران بود. اما آشوب‌های نظامی که در آن مناطق ایجاد می‌شود و درگیری‌هایی که خلافت با خوارج دارد، منجر به پیدایش جریانی به نام مطوعه و عیاران می‌شود که از دل این‌ها صفاریان بیرون می‌آیند. درواقع خوارج به‌طور غیرمستقیم یا ناخودآگاه در پیدایش اولین سلسله‌های مستقل یا نیمه‌مستقل ایرانی نقش داشتند. طاهریان،





کلیدواژه‌ها: تدریس تاریخ، رویکرد سیستمی، تدوین کتاب.

پیش‌گفتار

تشکیل همایش‌ها و جلسه‌های متعدد نقد و بررسی در سطح کشوری و استانی در سال‌های اخیر، به‌ویژه در رابطه با تدوین کتاب‌های درس تاریخ از یکسو، و توجه به نظرات دبیران که در خط اول اجرای فرایند آموزشی قرار دارند، در مورد مشکلات موجود در امر تدریس تاریخ، افت انگیزه دانش‌آموزان نسبت به این درس و نیز تحقق نیافتن اهداف آموزشی مورد انتظار به گونه‌ای مناسب از سوی دیگر، علاقه و توجه تمامی دست‌اندرکاران آموزش تاریخ را به آسیب‌شناسی، بازنگری و اتخاذ رویکردهای جدید نشان می‌دهد.

نقش ابومسلم هم نقش کمی نیست. برخلاف عبارت منصور که به ابومسلم گفت اگر گریه کوری هم به جای تو بود این کار را می‌توانست انجام دهد، نمی‌توان از نقش ابومسلم گذشت. اما از یک نکته غافل نباشیم. این عبارت منصور حاوی پاره‌ای از حقیقت هم است. و این حقیقت این است که قیام عباسیان قیامی سازماندهی شده بود و یک تشکیلات دقیق آن را رهبری می‌کرد. هسته مرکزی قیام عباسی از خاندان عباسی بودند و اگر آن‌ها را عرب بدانیم بنابراین رهبری این قیام در دست آن‌ها بود و هدایتش با آن‌ها بود که در حقیقت قرار داشتند و بعداً در کوفه.

اما خود عباسیان هم از ابتدا تکیه اصلی قیامشان را بر موالی ایرانی قرار دادند و نه بر قبایل عرب. عباسیان برخلاف بنی‌امیه احساسات عربی را دامن نمی‌زدند و بعد از این‌که روی کار آمدند از ایرانیان در بخش‌های اداری استفاده کردند. بنابراین نمی‌توان به‌طور قطع در این زمینه صحبت کرد که این قیام، قیام عربی است یا ایرانی و شاید کسانی که آن‌موقع در این قیام شرکت کردند با این نگاه که ما با امروز به آن می‌نگریم نگاه نمی‌کردند و بحث نژادی در این قیام کمتر بوده.

شعار عباسیان به گونه‌ای بود که همه طیف‌های سیاسی، مذهبی را دربرمی‌گرفت و همه این طیف‌ها تصور می‌کردند که این قیام در راستای اهداف آن‌هاست. برخلاف خوارج که معتقد بودند که هر که با ما نیست علیه ماست، عباسیان شعارشان این بود که هر که علیه ما نیست با ماست. بنابراین با شعار **الرضا من آل محمد** همه را هم به سمت خود جذب کردند. به قول یکی از محققین هنر عباسیان این بود که قیامی ترتیب دادند که هم بندگان و هم اربابان آن‌ها در این قیام شرکت کردند، حتی زرتشتیان و سایر اقلیت‌های قومی مذهبی دیگر.

مأمور سرکوب خوارج بودند. فلسفه پیدایش طاهریان را باید بیشتر در نقشی که برعهده دارند، یعنی سرکوب خوارج، دید. صفاریان هم که از دل عیاران بیرون آمدند درواقع برای آرام کردن اوضاع از هرج‌ومرجی که خوارج ایجاد کرده بودند سر برآوردند و توانستند اولین سلسله مستقل ایرانی را تشکیل بدهند.

○ آقای دکتر من در مورد انتقال خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس می‌خواهم سؤالی مطرح کنم. همیشه روی این بحث که نقش اصلی در انتقال خلافت را ایرانیان ایفا کرده‌اند، تأکید شده. با توجه به این‌که در خراسان عصر اموی تعداد زیادی از قبایل عرب در خراسان بودند و اختلافات خودشان را به آن منطقه منتقل کرده بودند، ارزیابی شما از میزان تأثیر این قبایل در قیام ابومسلم چیست؟

● همان‌طور که اشاره کردید در این زمینه حداقل دو دیدگاه مقابل هم وجود دارد. مورخین عمدتاً ایرانی و پاره‌ای از مستشرقین قیام عباسی را قیامی با ماهیت ایرانی و علیه عرب می‌دانند. می‌گویند که ایرانیان در جنگ زاب تلافی جنگ قادسیه را درآوردند. تلاش این مورخان بر این است که نقش ایرانیان را برجسته‌تر نشان بدهند و قیام را اصولاً دارای ماهیتی ایرانی بدانند، البته با پررنگ کردن نقش ابومسلم. متقابلاً برخی از مورخین عرب مانند محمد عبدالحی شعبان در کتاب انقلاب عباسیان نظرشان این است که این قیام ماهیتی عربی داشته و ایرانیان نقش چندانی در این قیام نداشته‌اند و داعیان ایرانی عباسی هم عامل و کارگزار عباسیان بوده‌اند. اما اگر بخواهیم با شواهد تاریخی به موضوع نگاه کنیم بدنه اصلی قیام را ایرانیان تشکیل می‌دهند. هرچند قبایل عرب در خراسان حضور دارند، اما نقش اصلی را در خراسان ایرانیان ایفا می‌کنند.